

ما در گذشته بر لزوم ایجاد وحدت رویه، پای فشردیم بدون این که اطلاع بر این فقره از نامه داشته باشیم، از این رو مثل این مورد هم استثنایی بر آن چه بیان شد، نیست.

توضیحات فوق: مسیر را - به طور طبیعی - برای صحت استدلال به فقرات عهدنامه که در سه متن فوق آمده - به ویژه متن نهج البلاغه - باز می‌کند.

و خدشه در آن غیر از وسواس ناموجه چیزی نیست

حکومی و ارشادی بودن متن، عوبصه استدلال نیست!

بیان توهم

از موانع متوهم برای تمسک به فقرات عهدنامه و استنباط حکم شرعی از آن: حکومی بودن و ارشادی بودن فرامین و محتویاتی است که در نامه وجود دارد.

توجه کنید:

«علی انه لم يعلم کون هذا حکماً شرعياً او حکماً ولایئاً نافذ المفعول الی الآن، اذا الموقوف یناسب ایضاً کونه من تعالیمه - علیه السلام - بما هو رئیس الحکومة لمالک الاشتر بما هو منصوب من قبله علی مصر»¹.

متن فوق را برخی از معاصران در رد استدلال به «ثم اختر للحکم بین الناس افضل رعیتک فی نفسک...» - که بخشی از عهدنامه است - برای اثبات اشتراط «اعلم» بودن قاضی، مطرح کرده‌اند؛ با این توضیح که فرمان امام - علیه السلام - در این جمله، هر چند فارغ از مقام و موقف حامل دو احتمال است، لکن با توجه به مقام، مناسبت با ولایی و حکومی بودن فرمان مزبور دارد و بالطبع کارا برای استنباط حکم الاهی شرعی که قاضی باید اعلم باشد، نیست.

از نظر ارشادی بودن نیز گاه گفته می‌شود: محتویات نامه کلا - یا عموماً - مورد ادراک عقل و از «ما تطابقت علیه آراء العقلاء» است و در چنین حایه حکم شرعی مولوی وجود ندارد،² تا از آن استنباط حکم شرعی شود.

شاید یکی از علت‌های مهجور بودن این سند خالد، بلکه و دیگر خطبه‌ها و نامه‌های امیر علم - علیه السلام - در صحن استنباط عموم فقیهان این دو جهت - به ویژه جهت دوم - باشد!

پاسخ به دو شبهه فوق و رفع توهم

1. نسبت به گزاره حکومی بودن فقرات (یا بخشی از فقرات) عهدنامه، گاه گفته می‌شود:

أ. اصل حمل کلام امام - علیه السلام - بر بیان شریعت اصل بودن امام - علیه السلام - در مقام بیان شریعت نه اعمال ولایت، اقتضا می‌کند که کلام امام - علیه السلام - حمل بر بیان حکم الاهی شود و از آن حکم شرعی استنباط گردد. و از آن جا که محتوای نامه (نظیر محتوای فقره مورد نظر) محتوایی موقت و مقطعی نیست، حمل بر ولایی بودن و استناد آن به «موقف» ناصحیح است. فتامل.

1. السيد کاظم الحائری، القضاء فی الفقه الاسلامی، ص 67.

2. ر.ک: الشیخ محمد رضا المظفر، ج 1، ص 237.

ب. تحلیلی از فرامین حکومتی معصوم - علیه السلام - در راستای امکان یا عدم امکان استنباط حکم از آن

پاسخ دوم از مانع اول می‌تواند این باشد که هر گاه معصوم با پیش آمد مصالحی و اقتضائاتی، مبادرت به اصدار فرمانی حکومتی نمود یا در پرونده ای ورود کرد و حکمی قضایی - که بدون تردید حکم حکومتی در فصل خصومت است - صادر کرد؛ چرا نتوان آن را الگو قرار داد و در تمام موارد کاملاً مشابه از آن استفاده کرد؟ در واقع این پذیرفته است که خاستگاه این فرمان، امری حکومتی یا قضایی بوده است، لکن می‌توان جنس آن را حکم الهی دانست و از آن، برای اصدار حکم حکومتی یا قضایی استفاده کرد، حتی مفاد آن را جهت بهره‌وری «حکم الهی و شرعی» دانست! البته این واقعه در جایی رخ میدهد که حکم حکومتی و قضایی موجود، قابل درک عقل باشد و نمی‌توان از آن نسخه‌برداری کرد، نظیر مواردی از قضاوت‌های امیر مؤمنان - علیه السلام - یا رفتارهای ایشان. مثلاً در روایت معتبر است که «وضع امیرالمؤمنین - علیه السلام - علی الخیل العتاق الراعية فی کل فرس فی کل عام دینارین و جعل علی البراذین دینارا»³.

دلالت این روایت بر حکومتی بودن مفاد آن قابل انکار نیست، لکن این رفتار نمی‌تواند مصحح رفتاری همسان از حاکمانی که در رأس هرم قدرت قرار دارند، باشد، هر چند ممکن است اصل رفتار (برهنه از خصوصیات مورد) قابل استناد باشد؛ مثلاً با استناد به این حدیث، گفته شود: در مواردی حاکم می‌تواند جدا از زکات و سایر مالیات‌های معمول اسلامی، مالیات‌هایی را وضع کند.

شنیدنی این که در این روایت، از تعبیر زکات بر پرداختی بابت اسب و بزبون استفاده نشده است هر چند مثل شیخ حر عنوان باب را «باب استحباب الزکاة فی الخیل...» قرار داده است که رفتار موجهی به نظر نمی‌آید.

چنانکه تعبیر (استحباب) از جناب شیخ حر صحیح نیست.

از قضا فقره مورد بحث از عهدنامه (ثم اختر للحکم بین الناس افضل رعیتک...) از فقرات قابل استناد برای استنباط حکم شرعی و اصدار حکم حکومتی و ولایی است.

2. نسبت به ارشادی بودن فقرات هم باید گفت: ما در جای خود به تفصیل گفتگو کرده‌ایم که توهم عدم امکان حضور شرع به امر مولوی در موارد ادراک عقل، به طور مطلق ناصحیح است. عدم امکان حضور تنها در جایی است که حضور وی موجب تسلسل شود یا قبلاً در موضع دیگری حضور پیدا کرده باشد، نظیر حضورش به ایجاب اطاعت و تحریم معصیت یا به ایجاب مقدمات واجب شرعی. در غیر این دو مورد، شرع حضور می‌یابد، امر و نهی‌اش هم مولوی است هر چند عقل نیز حضور قاطع داشته باشد. در این جاست که اصطلاح صحیح «ارشادی مولوی» پیدا میشود. تفصیل مطلب را در فقه و عقل باید پی گرفت.